

## اثبات احدیت واجب الوجود

### چکیده

مقاله حاضر که دست مایه ای است در مسیر فلسفه ی اسلامی، به تبیین مقایسه ای و تطبیقی وحدانیت و یکتایی عالم بی همتا در کلام امام علی (ع) در نهج البلاغه و تحلیل براهین توحیدی شیخ الرئیس، همت می گمارد و در صدد اثبات این مطلب که آفریدگار هستی، ذات کامل و بی منتهایی است که جمیع کمالات وجودی به نحو اعلی در او موجود است و اینکه هیچ زاویه ای از زوایای عالم موجود از حضورش، پنهان و بی نصیب نیست و این یکتایی و بی همتایی ناشی از لاحدی اوست، به طوری که امکان فرض ثانی برای او محال است، تلاش می نماید. در طی این مسیر، به تحلیل و تبیین، ارتباط بساطت با وحدت و اینکه وحدت حق، وحدت حقه ی حقیقیه است نه وحدت عددی و تبیین وحدت ذات و صفات، می پردازد و در نهایت، ذات بحت و بسیط الهی، عاری از هرگونه شائبه ی کثرت معرفی خواهد شد دیگر آنکه لحاظ صفاتی، اضافه و زائد بر ذات، خلاف آن وحدانیت صرف، خواهد بود.

کلید واژه: امام علی(ع)، ابن سینا، وحدت ذات و صفات، وحدت حقه ی حقیقیه.

## مقدمه

واژه ی «توحید» به معنای یگانه دانستن و یکتا شمردن واجب الوجود است. در این مقال در صدد اثبات این مهم هستیم که واجب الوجود واحد است و احد. این دو اصطلاح با یکدیگر تفاوت دارند. واحد است یعنی اینکه لیس کمثله شیء، لا شریک له، همتا ندارد، و لم یکن له کفواً أحد، در مرتبه ی وجود او هیچ موجودی وجود ندارد، مثل ندارد. زیرا مثل و همتا داشتن به این معنا است که واجب الوجود دیگری در عرض او وجود داشته باشد. ولی مسأله ی أحد بودن و إحدى الذات بودن یعنی اینکه لیس بمرکب، بسیط محض است، لا جزء له، در ذات او شیء و شیء فرض نمی شود. (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶) (سبحانی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۹). به عبارت دیگر؛ وحدت همان حیثیت عدم انقسام است. حال اگر این حیثیت عدم انقسام به اعتبار اجزاء لحاظ شود، احدیت نتیجه می دهد و اگر به اعتبار افراد، لحاظ گردد، واحدیت و یا نفی تعدد نتیجه می دهد و وقتی بیان می شود، نفی تعدد و نفی ترکیب، منظور، جمیع انحاء و اقسام آن است. (۱)

گرچه در نهج البلاغه به واژه ی «توحید ذاتی» تصریح نشده است ولیکن، حضرت بیاناتی دارند که مفید دو معنای مذکور است. برای مثال می فرماید: «ولا کفواً له فیکاً فیة و لا نظیر له یساویه» همتایی ندارد که با او برابری کند و مانندی برایش نیست که مساوی او باشد. (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۴، خ ۲۲۸) که ناظر بر معنای نخست از توحید ذاتی است. «لا تُقدِّره الا وهام با لحدود و الحركات ولا بالجوارح والادوات. اندیشه ها نمی توانند با حدود و حرکات و اعضاء و ادوات او را اندازه گیری کنند. (همان، ج ۳، خ ۱۶۲) و این مثال به معنای دوم یعنی بساطت ذات و نزاهت وی از ترکیب عقلی و خارجی نظر دارد. با تأمل در عبارات مختلف احادیث و متون فلسفی، این نکته ی مهم مبرهن می گردد که در باب توحید، چهار نوع توحید یا چهار مرحله توحید ذکر شده است: یکی توحید ذات، که گفته می شود لاندله، دیگری، توحید صفات، توحید در افعال که خداوند در فاعلیت شریک ندارد و بالاخره توحید در عبادت (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۳۶)

از توحید ذاتی، تفاسیر و تعبیر متفاوتی ارائه شده و برای آن ظهورات مختلفی آورده اند. از نفی اله دیگر، سوای خداوند آغاز و نهایتاً به نفی وجود از ماسوای او، منتهی می شود و به این مهم دست می یابیم که حقیقت وجود، وحدت صرف و خالص است که مثل، شبیه، ضد و ندی ندارد: زیرا این وحدت، وحدت عددی نیست که با تکرار آن، عدد حاصل شود و نیز وحدت نوعی، جنسی، مقداری و... غیره آن هم نیست. پس این معنا، نهایت و غایت قصوای توحید است.

در باب وحدانی الذات و احدی الذات باری تعالی، با الفاظ و عبارات مختلفی، در احادیث و آثار فلسفی مطالبی مطرح گشته است. در کلمات معصومین، بیانات گوناگونی، متکفل و متضمن بیان واحدیت حضرت حق است. مثلاً، حضرت علی (ع) مثال و شبیه داشتن را از خداوند منتفی می دانند و می فرمایند: «ولا که مثل فیعرف بمثله...» (صدوق، ۱۴۱۶، ص ۳۳)

«لم تبلغه العقول بتحدید فیکون مشبهاً... فیکون ممثلاً...» (نهج البلاغه، خ ۱۵۵)

«فلیس له فی ما خلق ضد ولا له فی ما ملکه ... فی ملک احد» (مصطفوی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۵۸) در کتب فلسفی نیز آگاه از واجب تعالی، نفی شریک در وجوب وجود، شده است و اثبات گشته است که برای ذات حق تعالی، ضد و ندی متصور نیست و گاه تحت عناوینی مانند اینکه برای واجب، مکافی در وجود، محال است و اینکه وجود حقیقی، مختص ذات اوست، بیان می گردد:

- اذ لا مثل له و لا ضد له ... (ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۵۵۵)

- ان الواجب الوجود واحد... (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۶)

- لایجو زان یكون اثنان واجبی الوجود... (همو، ۱۳۶۳، ص ۱۲)

- لا شریک له فی الموجود... (خواجه طوسی، ۱۳۶۹، ص ۹۳)

اثبات احدیت در نگاه امام علی (ع):

از جمله مضامینی که در این باب می توان به آنها اشاره نمود عبارتند از:

- ولا یجرون علیه صفات المصنوعین ... (نهج البلاغه، خ ۱)

- لافتراق الصانع و المصنوع ... (نهج البلاغه، خ ۱۵۲) و مضامینی از این قبیل، که به منزله دانستن حضرت

حق از صفات مخلوقین دلالت دارد. (۲)

(ولا تناله التجزئه و التبعیض ...» (همان، خ ۸۵)

«ولایوصف بشیء من الاجزاء... و لابعرض من الاعراض...» (همان، خ ۱۸۶)

«... و من جزاء فقد جهله ...» (همان، خ ۱)

در این روایات، الوهیت خداوند و به تعبیر فلسفی، وجوب وجود او دلیلی است بر نفی تجزیه ذات او و در نتیجه بسیط ذات بودن او. به بیان دیگر، شناخت دقیق و درست از الوهیت و معنای وجوب وجود، در مورد حضرت حق، این لازمه را به دنبال دارد که او را از هر تجزیه و تبعیض میرا بدانیم.

### اثبات احدیت در نگاه بوعلی:

متضرع شدن بحث احدیت بر وجوب وجود، در سیر تفکر فلسفی نیز سابقه ای دیرینه دارد. در آثار شیخ الرئیس، به صورت های مختلفی به غیر منقسم بودن واجب الوجود و اینکه ذات وحدانی صرف او به هیچ وجه قابل تکثر نیست، اشاره شده است. در کتاب «التعلیقات» در اثبات احدیت مسأله ی وجوب ذاتی وجود را مطرح می کند که اگر ذات واجد هرگونه شائبه ی کثرت و اثنینیت باشد، محتاج علتی است که این علت یا خود ذات است یا خارج از ذات و شق اول را به جهت بدیهی البطلان بودن، اصلاً متذکر نمی شود؛ زیرا لازمه ی آن وحدت فاعل و قابل است و شق دوم را نیز منافی وجوب وجود می داند (ابن سینا، ۱۹۷۲، ص ۱۳۱)

وی در مجموعه رسائل خویش، ذیل تفسیر سوره ی توحید، احدیت را بر الوهیت، مترتب می داند و می نویسد، مراد از الوهیت حضرت حق استغناء او از کل ماسوا و احتیاج آنها به اوست، پس هرگونه ترکیبی در او فرض شود، لازمه ی آن احتیاج به اجزاء است و این خلاف وجوب وجود می باشد. (ابن سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۲)

همین طور، در کتاب التشبیہات و الاشارات، شیخ اینگونه می نویسند که در ذات واجب الوجود ترکیب راه ندارد و ذلت واجب قابل انقسام نیست. چرا که اگر ذات واجب مرکب باشد. لازمه آن این است که اجزاء تشکیل دهنده ی آن پیش از ذات واجب موجود باشند و قوام ذات به آن اجزاء خواهد بود. و در این صورت واجب الوجود بالذات، نخواهد بود بلکه واجب الوجود بالغیر «ممکن الوجود» می باشد و این خلف فرض است و باطل. پس واجب نه در معنی، نه در مقدار و کمیت قسمت پذیر نمی باشد. (التشبیہات و الاشارات، ۱۳۳۹، ص ۱۰۸؛ ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۵۵۱) حق تعالی در نهایت بساطت و منزله از هرگونه حدی، چه کمی، چه معنایی برای از هرگونه صفات جسمانی و عقلانی است و او صرف وجود است (تعلیقات، ۱۹۷۲، ص ۳۳-۳۴)

### اثبات و احدیت در نگاه امام علی (ع) و ابن سینا:

پس از اثبات این مهم که ذات باری تعالی، صرف الوجود و بسیط محض است، نوبت به این ادعا می رسد که در دار وجود و دیار هستی فقط یک واجب الوجود، موجود است که منتهی الیه جمیع موجودات واقع می شود و اوست که معطی وجود به ماسوای خویش است، در عین اینکه در وجود خویش مستقل و بی نیاز و در ملک ربوبی خویش به خداوندگاری خود می پردازد و این مطلب، در جای جای نهج البلاغه جلوه گری می کند. حضرت در ضمن خطبه ای شیوا، تمام ماسوای را خاضع و خاشع پرورگار معرفی می کند و حق تعالی را قیوم می داند.

کل شیء خاشع له و کل شیء قائم به... و مفزع کل مبهوت... (نهج البلاغه، خ ۱۰۹)

با غور و جست و جو، در اینگونه مضامین، متوجه توحید و عدم شریک برای خداوند می شویم؛ زیرا کسی که همه ی اشیاء برای او خاضع و خاشع باشند و بر او برپا باشند، چنین موجودی واحد و یگانه است و فرض شریکی در عرض او متصور نیست (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۱) و از جمله مضامین و عباراتی که مؤید این مطلب باشد، عباراتی است که در آن قانون علیت مورد پذیرش واقع شده است و این چیزی جزء اثبات توحید در علت و ایجاد را نمی کند.

کل قائم فی سواء معلول... (صدوق، ۱۴۱۶، ص ۳۵)

از احادیث که بگذریم، اثبات توحید واجب در آثار فلاسفه نیز، فصل مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. شیخ الرئیس در این باره براهینی را اقامه نموده اند. از جمله ی این براهین، برهان تعیین و تشخیص است و این طور بیان می‌کند که علت تعیین یا وجوب وجود است که در نتیجه واجب الوجود واحد است و یا غیر وجوب وجود است، که در این صورت، واجب معلل خواهد بود. و از جمله براهین دیگری، که در کتاب الهیات شفاء خویش به آن پرداخته، برهانی است که از راه مناط کثرت وارد می‌شود و می‌گوید کثرت، یا ذاتی است و یا عرضی و هر دو هم محال است و امکان ندارد. (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۳) (ابن سینا، ۱۹۷۲، ص ۶۱)

از جمله عناوین دیگری که در آثار فلاسفه به نفی تعدد و تکثر واجب اشاره شده عنوان «متکافا در وجود» است (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۵۵-۵۲)

### توحید باری تعالی:

در روایات، توحید خداوند منوط به تصدیق آن معرفی و قلمداد شده است. چنانکه حضرت علی (ع) در خطبه ی معروف خویش، تصدیق به پروردگار هستی را همان توحید می‌دانند «اول الدین معرفته... کمال التصدیق به توحید (نهج البلاغه، خ ۱) و در شرح خطبه ی فوق چنین آمده است که تصدیق کامل به وجود پروردگار، تصدیقی است که همراه با پذیرش وحدانیت واجب باشد، زیرا وحدت مطلقه، لازمه ی وجود واجب است و اگر طبیعت واجب الوجود به تقدیری که مشترک بین دو تا باشد مستلزم وجود ما به الامتیاز و مابه الاشتراک و در نتیجه ترکیب خواهد شد و ترکیب به امکان می‌انجامد (ابن میثم، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۲۱) و آیات قرآنی نیز مؤید همین مطلبند «شهداء... انه لا اله الا هو» (آل عمران / ۱۸).

## براهین نهج البلاغه در اثبات توحید ذات:

«اعلم یا بنیء أنه لو كان لربك شريك لآتتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه و لمعرفت افعاله و صفاته و

لكنه اله واحد... (نهج البلاغه، نامه ۳۱) (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۵)

در استفاده از این روایت در توحید باری تعالی، وجوه بسیار متفاوتی گفته شده است که به شرح زیر است:

الف- اگر برای خداوند شریک در وجود، فرض شود، بر هر یک از آنها ارسال رسل و انزال کتب ضروری و واجب می شد. به عبارت دیگر، حکمت مرتبه ی وجوب وجود و عجز و قصور نیروهای فکری و عقلی انسان در رسیدن به هدف زندگی و سعادت ارسال رسل و انزال کتب آسمانی را ضرورت می بخشد. ولیکن از عدم معلول و اینکه پیغمبری که دعوت شرک کند نیامده است پی به عدم علت می بریم.

ب- اگر برای خداوند شریکی می بود آثار و نشانه های او را به صفحه ی تکوین می دیدیم و با افعال و صفات او آشنا می شدیم. به عبارت دیگر، در فرض شریک برای باری تعالی، آثار خالقیت و تجلیات آن نیز، مشهود بود. یعنی خلقت و آفرینش، لازمه ی خدایی و وجوب وجود است. از طرف دیگر آثار و نشانه های قدرت و سلطنت شریک الباری مشهود نیست. پس پروردگار را شریک و انبازی نیست (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۰-۲۰۶)

ج- هستی نامحدود تعدد بردار نیست. (سبحانی، ۱۳۶۴، ص ۱۹۰)

عمده بخش های نهج البلاغه، پیرامون ذات حق تعالی برحول این محور دور می زند که او وجودی نامحدود و لایتناهی است، هیچ حد و مرزی او را محدود به حدود نمی کند و او وجود و هستی صرف است. و با عنایت به این مطلب، فرض وجود دیگری در کنار این وجود که او نیز، واجب الوجود بی نهایت باشد. محال است؛ زیرا لازمه ی دوئیت و تعدد این است که مرزی برای جدایی در نظر گرفته شود و این با بی نهایتی و لاحدی واجب تعالی منافات دارد. پس عدم تناهی خداوند، مفید وحدت او بوده، وجود شریک و تعدد وجوب وجود را نفی می کند. بنابراین، اگر حقیقتی، صرف و محض باشد و هیچ نحوه خلیطی در او راه نداشته باشد، هر چه به عنوان ثانی فرض شود، در واقع همان خواهد بود. (طباطبایی،

۱۳۷۳، ص ۲۲۳) از جمله فرازهای حضرت علی در این راستا، عبارتند از:

«حدّ اشیاء عنه خلقه لها إنانه... و لا بالجوارح والادوات، لایقال حد «متی»؟... (بحرانی، ج ۳، خ ۱۶۲)  
«الذی لایحول و لا یزول و لا یجوز علیه الأقول لم یلد فیکون مولوداً... و لایقال له حدّ و لا نهاییه» (همان،  
ج ۴، خ ۲۲۸)

سیاق عبارات که متضمن این مضمون باشند، متفاوت است آگاهی عنایت را از حق تعالی، نفی می گرداند؛  
زیرا لازمه ی آن محدودیت است و گاهی به طور غیر مستقیم عمل می کند، بدین صورت که از ذات  
واجب تعالی، نفی زمان و مکان... می کند و این خود دلیلی است بر نامحدود بودن «لایحویه مکان و  
لایصفه لسان» (نهج البلاغه، خ ۱۷۸)

دسته ی دیگر، روایاتی است که بر اول و آخر و ظاهر و باطن... بودن خدا دلالت دارد و این روایات، بزرگ  
خداوندی را به تصویر می کشند که اول و آخر اشیاست و در عین حال برای خودش اول و آخری، تصور  
نمی شود. «... الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله و الآخر الذی ... (نهج البلاغه، خ ۹۱)  
پس از اینکه توحید در وجوب وجود، مبرهن گردید و این ادعا به ورطه ی اثبات کشیده شد که در سراسر  
گیتی تنها و تنها یک وجود است که وصف واجبیت و ضرورت ازلی فلسفی، متعلق به آن است و به عبارت  
روائی، تنها و تنها یک معبود و پروردگار است که در جهان آفرینش، خدائی می کند و هیچ معبود واله و  
خالق و ربی جز او موجود نیست.

اکنون، نوبت آن است که معترف شویم در دار هستی، وجود حقیقی مختص اوست و ما سوای او شأن و  
جلوه هایی از اوست.

وحدت شخصی وجود به گمان بعضی، مسأله ای است که صرفاً قابل شهود است و اندیشه ی فیلسوف از  
دست یابی به آن ناتوان، ولی صدرا، اذعان می دارد که چنین نیست، که این مسأله طوری و رای طور عقل  
باشد و حتی این مسأله قابل مستدل شدن و برهانی و عقلانی است. (صدرا، بی تا، ص ۲۲۸)

احادیث و روایات فراوانی داریم که گواه این حقیقت است که در بالا و پایین، دور و نزدیک. اول و آخر،  
ظاهر و باطن، مرتبه و مقامی نیست که خداوند در آن حضور نداشته باشد بر این حضور فراگیر، ناگزیر  
برای جز او، مجالی برای عرضه ی وجود نمی گذارد.



الاول قبل كل شيء و لا قبل له و لا آخر... (مصطفوی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۹۴)

حضرت علی (ع) خدا را در همه جا و هر زمان حاضر می داند و او را آشکار پنهان و پنهان آشکار معرفی

می کند. «انه لبطن مکان و فی کل حین و اوان و مع کل انس و جان» (نهج البلاغه، خ ۱۹۵)

البته شایان ذکر است که این نظریه ی وحدت وجود در فلسفه مستلزم نفی کثرت و ممکنات نیست بلکه

ارائه ی تفسیری صحیح از کثرات است و طبق این تئوری. خداوند، عین یا جزئی از ممکنات محسوب

نمی شود و به معنای حلول واجب و اینکه مخلوقات اجزاء وجود واجب باشند، نمی نگردد. فلاسفه ی

متعددی به کنکاش این تئوری پرداخته اند که نقطه اوج این نظریه در حکمت متعالیه سوسو می زند.

در این میان بوعلی سینا نیز با توجه به مبنای فکری و عقلی خویش در پی توحید واجب تلاش هایی

نموده و براهینی را اقامه کرده است.

یکی از ادله ها که شیخ در اشارات آورده و در شفا هم بدان پرداخته است، از راه تشخیص است: اگر واجب

الوجود متعدد باشد. چنین می شود که ذاتی است که دارای افراد متعدد است، مانند سایر افراد برای انواع

دیگر این تفاوت که هذیت و به عبارتی این شدن یا آن شدن در ممکنات علت خارجی می خواهد. اما در

باب واجب الوجود هذیت یا عین وجوب وجود است، یا لازمه ی آن، که در هر دو صورت نمی شود که

واجب الوجود فرد دیگری داشته باشد و نسبت به این و آن لابلشروط باشد، برای اینکه این شود یا آن،

نیازمند علت خارجی است و این خلف است. و آن دیگر واجب نخواهد بود. لذا تشخیص در واجب الوجود

عین ذات اوست. بعد از برهان تشخیص، شیخ راه دیگری وارد می شود، که ملاک تعدد و تکثر چیست؟

زیرا دوئیت نیازمند ممیزی است و حالاتی را برای آن بر می شمارد و همه را باطل می داند و از این

طریق توحید خدا را نتیجه می گیرد. (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲۶۰-۲۳۲)

### نزاهت واجب تعالی از داشتن ماهیت:

با اثبات وحدت باری تعالی از قبیل عدم تناهی وجود او، نزاهت حضرتش از داشتن ماهیت نیز اثبات می

شود. ماهیت معرف و بیانگر حد وجودی اشیاست. هر ممکن الوجودی زوج ترکیبی مرکب من ماهیته و

وجود. به عبارتی، حقیقتش یک حقیقت مزدوج است، ولی در ذات واجب الوجود، چنین ترکیبی راه نداشته و وجود صرف است و هیچ نحوه خلیطی در آن متصور نیست. (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶-۱۳۷)

در اثبات برائت باری تعالی از داشتن ماهیت، براهینی اقامه شده که ذیلاً می آوریم:

ابن سینا می فرماید: هر صاحب ماهیتی معلول است و هر موجودی غیر از حق تعالی ماهیتی دارد و ماهیات به حسب نفس ذات، امکان و تساوی بالنسبه به وجود و عدم دارند. وجود ماهیات از خارج عارض می شود و نیازمند علتی است و اگر برای حق تعالی، ماهیتی را متصور شویم، در واقع معلول بودن آن را پذیرفته ایم (آشتیانی، بی تا. ص ۱۱۱) و یا در کتاب اشارات و تنبیهات و شفای خود می گوید که واجب الوجود، ماهیت به معنای مایقال فی جواب ماهو ندارد و زوج ترکیبی من الوجود و الماهیت نیست و وجودش عین وجوب وجود است نه عارض بر آن اگر واجب الوجود نیز مرکب از وجود و ماهیت بود، آنگاه وجود او عارضی بود و هر او عرضی، معلول است و محتاج به علت و آن علت عروض وجود یا ماهیت واجب است یا امری خارج از ذات واجب. اگر علت، ماهیت واجب الوجود باشد، آنگاه لازم می آید که ماهیت بر وجود واجب مقدم باشد: زیرا علت بر معلول خویش تقدم وجودی دارد و این خلف فرض است. چرا که فرض این بود که وجود واجب در مرتبه ی وجود ماهیت تحقق ندارد. اما اگر علت وجود واجب امری خارج از ذات واجب باشد، مستلزم این است که واجب نیازمند به غیر باشد و نیازمندی با وجوب وجود منافات دارد. در نتیجه، ماهیت واجب همان آنیت آن و وجود آن است به بیان دیگر خدا در ماهیت خود با ممکنات شریک نیست تا وجود عارضش گردد. (اشارات و تنبیهات، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۰) (الهیات شفا، ۱۳۷۶، ص ) اگر واجب ماهیت داشته باشد، محدود است و تعیین حد به معنای دخول در یک مقوله از مقولات و این برای واجب متصور نیست. (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷)

گاهی گفته می شود «أن الواجب لا ماهیته له» و گاهی با این تعبیر که «الواجب الوجود ماهیته عین ایفته» یعنی «ماهیته عین وجود» به کار می رود. باید توجه داشت که ماهیت، معانی مختلفی دارد، گاهی به معنای چیستی در مقابل هستی است، به عبارت دیگر، مقصود «ماهی هی» یا «ماهو هو» شیء است که در اینجا باید چنین تعبیر کنیم که «واجب الوجود لاماهیة له» زیرا چیستی داشتن به معنای تحدید

کردن اوست. ولی اگر ماهیت به معنای «ما به الشیء هو هو» به کار برده شود، یعنی آن چیزی که مناط هویت شیء است. در این صورت باید گفت: «واجب الوجود له ماهیته و ماهیته عین آنیته» (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶-۱۶۷) (جوادی آملی، ج ۶، ۱۳، ۳۶۰-۳۵۹)

اینکه خداوند را ماهیتی نیست، محور صریح نهج البلاغه نبوده و این مطلب را می توان از بیانات حضرت، پیرامون وجود لحد و حصر و نامتناهی حضرت حق استفاده نمود. در توحید صدوق وارد شده که حضرت علی (ع) در ضمن خطبه ای توحیدی فرمودند: «لیس له حدّ ینتهی الی حدّ» (قاصی سعید قمی، خطبه ی الاولی)

لایقال له حد و لا نهاییه (ابن میثم، ج ۴، خ ۲۲۸)

با اثبات تنزیه خداوند از داشتن ماهیت، نزهت او از ترکیبات خارجی نیز، اثبات می گردد؛ زیرا وقتی می گوئیم خداوند، لحد است و بری از ماهیت، بنابراین، فرض وجود ترکیبات خارجی در ذات او راهی ندارد؛ زیرا لازمه ی مرکب بودن حق تعالی، محدودیت و ماهیت داشتن اوست و علاوه بر اینها، محذور امکان و احتیاج را در ذات او لازم دارد که محال است (سبحانی، ۱۳۶۴، ص ۲۲۲) و از جمله فرارهایی که متضمن این مطلب است عبارت است از: لایوصف شیء من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء» «خداوند به متعال داشتن اجزاء و جوارح و اعضاء موصوف نمی شود» (بحرانی، ج ۴، خ ۲۲۸)

عدم تناهی و صراحت وجود خداوند علاوه بر اینکه مفید سلب ماهیت از خداست. دستاورد دیگری نیز دارد و آن، وحدت حقه ی حقیقیه الهیه است. حکما و فلاسفه ی اسامی، برای وحدت انواع و اقسامی «عددی، وحدت نوعی، وحدت جنسی، وحدت صنفی» قائلند و مقام شامخ و برتر حق تعالی اجل از آن است که به چنین وحدت هایی موصوف گردد؛ زیرا، این انواع مختص موجودات محدود و مرکب می باشد. (جوادی آملی، ۳ریال ص ۲۲۸) به عبارتی، واحد بودن خداوند به معنای دخول او در باب اعداد و سپس عارض شدن وحدت بر آن نیست چرا که این خصوصیت، خلاف بی کرانگی اوست.

«الاحد بلاتأویل عدد» (نهج البلاغه، خ ۱۵۲)

واحدٌ لامن عدد و دائم لا بامد و قائم (نهج البلاغه/ خ ۱۸۵)

وحدت خداوند، وحدت عددی نیست، زیرا، عدد کمیتی است که بر ماده عارض می شود و خدا از آن جهت که مجرد محض است، کمیت هم نمی پذیرد. به عبارتی خدا، خود خالق ماده است و احکام مادیات که از آن جمله عروض کمیات بر آنهاست بر او صدق نمی کند. در واقع وحدت عددی، وحدتی در مقابل اثنبیت و دوگانگی است و فرض ثانی برای او استبعادی ندارد و در واقع نشانگر قلت است. ولی موجودی که بی حد و نهایت است. اصلاً فرد ثانی برای او امکان پذیر نیست و هر چه را ثانی او بدانیم در حقیقت خود اوست. در این گونه موارد، وحدت، وحدت عددی نیست و حضرت این وحدت را فقط منسوب به حد متعال می داند.

البته باید متذکر شد، که در کنار این افادات صریح در وحدت غیر عددیه حضرت حق. اظهاراتی نیز خلاف آن دیده می شود. خواجه طوسی نیز در شرحی که بر اشارات و تشبیهات دارد، فیض منبسط را که اول ظهور خداوند است متصف به وحدت عددی می نماید:

«یرید بیان إن الواحد الحقیقی لایوجب من حیث هو واحد الاشیاء واحداً بالعدد... (ابن سینا، ۱۴۱۳، ج ۳)

وی در کتاب شفای خویش نیز، عبارتی در این خصوص می آورد و برحسب ظاهر عبادت، واجب الوجود را واحد بالعدد می داند.

«فأذن واجب الوجود... واحداً بالعدد (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۶۰)

شهید مطهری در این خصوص چنین می نویسد که «این مسأله که وحدت حق وحدت عددی نیست، از اندیشه های بکر و عالی اسلامی است. در هیچ مکتبی سابقه ندارد، خود فلاسفه ی اسلامی تدریجاً بر اثر تدبر در متون اصیل اسلامی بالخصوص کلمات امیر المؤمنین(ع) به عمق این اندیشه پی بردند... و در کلمات قدماء و حکماء اسلامی از قبیل، فارابی و بوعلی، اثری از این اندیشه ی لطیف دیده نمی شود... (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۶۳)

البته در این خصوص، از اندیشمندان بزرگ، وجه تأویل هایی موجود است به عنوان مثال، میرداماد در کتاب قسات کلام ابن سینا را در الهیات شفا چنین تأویل می نماید که مراد وی نفی کثرت عددیه از ذات قیومیه اوست، نه اثبات وحدت عددیه و این معنا فهمیده می شود که خداوند سبحان واحدی از آحاد

موجودات است. (علوی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۳) و اگر با عنایت به این تأویل سراغ آثار شیخ الرئیس برویم، اندیشه ی وی تقویت می شود. چنانکه، اگر به فصل ۷ از مقاله ی اول در الهیات شفاء رجوع کنیم به این عبارت برخورد می کنیم: «فأذن واجب الوجود واحد بالکيه ليس كأنواع تحت جنس و واحد بالعدد و ليس كاشخاص تحت نوع... (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۶۰). در عبارت فوق، شیخ مفهوم کلی واجب الوجود را دارای یک مصداق خارجی می داند و سپس اگر چه در ادامه واجب را واحد بالعدد می داند ولی توضیح آن، به اینکه او شخص متفرد و بدون مماثل است، گویای منظور وی از واحد عددی است. به عبارتی، او این منظور را ندارد که واجب ماهیتی باشد که وحدت عددی عارض او گردد، زیرا شیخ در جای جای آثارش، واجب را منزله از ماهیت و عروض عوارض می داند. بلکه همان گونه که خودش ادامه می دهد. منظور این است که واجب الوجود بر اشخاص متعددی که تحت نوع واحد قرار بگیرند، صدق نمی کند. عبارت شیخ در مجموعه رسائل خویش، در بیان و مدعای فوق بسیار واضح و رساست شیخ در آنجا، خداوند را واحد از جمیع وجوه می داند به حیثی که هیچ کثرتی در او فرض نشود و او را منزله از جنس و فصل و حد می داند. نتیجه آنکه نمی توان با توجه به بیانات شیخ وحدت عددی را نتیجه گرفت. زیرا، وحدت عددی وحدتی است که عارض بر اجسام است و وقتی شیخ بیان می دارد که وحدت حق تعالی ذاتی اوست نه امری خارج از ذات و عارضی، در واقع اثبات نموده اند که وحدت واجب، وحدت عددی نیست. عبارت وی چنین است:

«و اذا وصف بانه واحد فمعناه انه لذاته لاسبب آخر خارج عنه بحيث لاينته الى اجزاء كميه او معنويه»  
(ابن سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۰۰)

### توحید صفاتی

بعد از تبیین اینکه وجود حقیقی مختص ذات اوست و ماسوای او همه جلوات و شئون اویند، سخن از صفات و خصوصیات او معنا می یابد. و از آنجا که خداوند صرف الوجود و هستی محض است و برای

هستی او، حد و نهایی مفروض نیست و حقیقت الحقیقه می باشد. بنابراین، ذات خداوندی، ذات مستجمع جمیع صفات کمال، متحداً می شود. «هو الاول و لم یزل و الباقی... (نهج البلاغه/ خ ۱۶۳)

بحثی که در این مقال در پی آن هستیم، اثبات توحید صفاتی است. که البته این مسأله بدون معارض و قول مخالفی، نمی باشد. در این باب اقوال مطروحه گوناگونی موجود است که برای جلوگیری از اطناب نگاهی گذرا به آنها می افکنیم.

در صفات واجب، مشکل این است که چگونه می توانیم برای واجب الوجود، صفات کثیره اثبات نمود، بدون آنکه آن صفات مستلزم تکثری باشند و منافی ذات احدیث نباشند. از همین جا متکلمین به دو فرقه‌ی متضاد تقسیم شدند. گروهی مثل اشاعره، صفات را جدای از ذات دانستند و زائد بر ذات (والاشعری بازدید قائله) گروه دیگر مثل معتزله، به نفی صفات از ذات قائل گشتند ولی آثار آن صفات را بر ذات بار می نمودند، به عبارتی، قائل به نیابت ذات از صفات شدند. (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۷، ص ۱۳۸).

در این بین حکما قائل به عینیت ذات و صفات در ذات باری تعالی گشتند.

### عینیت ذات و صفات در باری تعالی

اوصاف ذاتی باری تعالی در کلام امیرالمؤمنین (ع) به گونه‌ای به تصویر کشیده شده است که جز با عینیت ذات و صفات و موجود بودن همه‌ی آنها به یک وجود، قابل توجیه نبوده، محمل دیگری را نمی‌توان برای آن سراغ گرفت.

عینیت مصداقی و تغایر مفهومی اوصاف ذاتی خدا در نهج البلاغه:

چون خداوند متعال، هستی صرف است و از این جهت بسیط محض می باشد و منزله و بری از اجزاء و حدود، لذا، هر وصف ذاتی او از لحاظ مصداقی عین وصف دیگر بوده، گرچه تغایر مفهومی داشته باشند.

لَا يَجْنُه البَطون عن الظهور و لا يقطعُه الظهور عن البَطون...» (این میثم، ج ۳، خ ۱۸۶، ص ۷۸۲)

پنهان بودنش، آشکار بودنش را مانع نیست و ظهور و آشکار بودنش از بطون و خفای او مانع نیست. به عبارت دیگر، حیثیت بطون چیزی غیر از حیثیت ظهور نیست.

براهین نهج البلاغه در اثبات توحید صفاتی:

الف) اطلاق و نامتناهی بودن صفات بیانگر عینیت آنهاست؛ زیرا وقتی برای اوصاف الهی، حد و قیدی قائل نباشیم نمی‌توانیم برای آنها وجودی منفک و مستقل از ذات در نظر گرفت، زیرا لازم این دوئیت محدودیت است و اگر اوصاف و ذات به یک وجود موجود نباشند و زائد بر ذات و عارضی باشند، در واقع پذیرفته ایم که ذات و صفات هر دو محدودند. عروض و زیادت صفات بر ذات، محذور فقدان وصف کمالی را در ذات لازم دارد و این ملازم با محدودیت اوست. بنابراین، اوصاف ذاتی پروردگار، وجودی منفک از ذات نداشته و به یک وجود موجودند و همین‌طور است عینیت اوصاف با یکدیگر، زیرا اگر قائل به تغایر مصداقی اوصاف شویم، قائل به محدودیت آنها شده ایم و این با لا حدی صفات ناسازگار است.

«الذی لیس صفته حدٌ محدود» خداوندی که صفاتش به حد و اندازه در نمی‌آید (ابن میثم، ج ۱، خ ۱، ص ۲۴۱)

فاتحه لخلقه مضروب و الی غیر منسوب» حد و اندازه برای آفریده‌های امر مقرر گردیده و به هر چه جز اوست، نسبت داده می‌شود. (همان، خ ۱۶۲، ص ۵۴۱)

ب) صرافت و بساطت ذات باری تعالی، دلیل است بر وحدت ذات و صفات. حضرت امیر (ع) در خطبه‌ی اول نهج البلاغه توصیف خدا به اوصاف زائد و عارضی را موجب ثنویت و ترکیب در ذات دانسته و این امر، مستلزم محدودیت و معدودیت واجب تعالی می‌شود. لذا می‌فرماید:

... فمن وصف ا... سبحانه فقد قرّنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جرّوه فقد جهله و من جهله فقد اشار...

«هرکس خدا را به صفات زائد بر ذات توصیف کند، برای او قرین قائل شده، او را دوگانه دانسته است و این امر مستلزم تجزیه شدن واجب تعالی است. بنابراین نسبت به ذات او جاهل است و چنین فردی به سوی او اشاره می‌کند و هرکس به او اشاره کند، او را محدود کرده، قائل به معدودیت او شده است.

پس به منظور پرهیز از محاذیر فوق‌الذکر، باید اوصاف ذاتی حق تعالی را نامحدودیت به لا حدی ذات دانست که عین ذات او هستند و وجودی منفک و مستقل از ذات ندارند.

و از آنجا که واجب تعالی، واجب الوجود و بالذات از جمیع جهات است، باید به نحو ضرورت، واجد اوصاف کمالی باشد. بنابراین نمی توان گفت که صفات امری عارضی و زائد بر ذات اویند. زیرا عروض صفات مستلزم ممکن بودن ذات واجب و بالقوه بودن او نسبت به برخی کمالات می باشد.

در نتیجه، اثبات عینیت ذات و صفات، مفید وحدت اوصاف است. زیرا اولاً ذات و صفات غیر یکدیگرند و فقط تغایر مفهومی دارند. ثانیاً خدا صرف الوجود و وجود محض و نامتناهی است و وقتی قائل شویم به اینکه ذات و صفات به یک وجود موجودند، در واقع صفات نیز وجود نامحدود خواهند داشت و بنابراین از نظر وجود و مصداق عین یکدیگر و به لحاظ مفهومی مغایرت خواهند داشت و این همان توحید صفاتی است.

#### دیدگاه ابن سینا درباره ی عینیت ذات و صفات باری تعالی:

ابن سینا همچون دیگر حکمای مسلمان، به عینیت حقیقت اوصاف خدا معتقد است. نقطه افتراق او از غالب حکما در آن است که وی به عینیت اوصاف الهی در مقام مفهوم نیز قائل است و این خلاف دیدگاهی است که در نهج البلاغه ارائه گشت. ولی باید توجه داشت که این نظریه با توجه به مبانی فکری و عقلی او قابل پذیرش است.

ابن سینا در کتاب «المعدأ المعاد» علم، قدرت، اراده، حیات و... را در واجب یکی می داند نه صفاتی مغایر با یکدیگر... بان علمه لایخالف قدرته و ارادته... لایتجزی لها ذات الواحد المحض (ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۱۹)

در این فصل، حتی عینیت صفات از حیث مفهوم نیز به اثبات می رسد. یعنی حتی مغایرت مفهومی بین صفات مورد نظر گرفته نمی شود. البته عبارت شیخ، در ادامه معنای این همسویی مفهومی را واضح می نماید. شیخ در ادامه چنین می آورد که اگر این اوصاف را به طور مطلق لحاظ کنید، در این صورت هر کدام معنای جدا و مستقل و غیر از دیگری خواهند داشت ولی اگر این اوصاف را در نسبت با واجب بسنجیم، از لحاظ مفهوم نیز متحد خواهند شد. (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۱-۱۹)

وی در کتاب شریف «النجاه» نیز بحث عینیت صفات با ذات را مطرح می کند (همو، ۱۳۶۴، ص ۶۴-۶۰)



حاصل آنکه، شیخ الرئیس اعتقادش بر این است که صفات در نسبت به ذات واجب تغایر مفهومی با یکدیگر ندارند و همه از نظر مفهوم یکی هستند. در کتاب شفا می گوید: «واجب الوجود لیست ارادته مغایره الذات لعلمه و... (ابن سینا، ۱۴۰۰، ص ۳۶۷)

در کتاب نجات در فصلی تحت عنوان «فصل فی تحقیق و حدانیه الاول بأن علمه لایخالف قدرته و ارادته و حیاته فی المفهوم من ذلک...» (همان، ۱۳۶۴، ص ۲۴۹) می گوید: مغایرتی از حیث مفهوم بین علم، قدرت، اراده و نیست اوست بلکه تمامی اینها واحدند.

و همین طور در کتاب تعلیقاتش می گوید: در ذات واجب هیچ نوع تکثیری نه از حیث مفهوم و نه از حیث مصداق در او راه ندارد.

آنچه روشن و واضح است، این است که شیخ در مواضع متعدد برخلاف حکما و متکلمان پیش از خود، معتقد بر نفی تمایز مفهومی اوصاف با یکدیگر است و این دیدگاه از سوی فلاسفه و متکلمان بعد از وی مورد مناقشه قرار گرفت. نکته ای که در اینجا باید بررسی کرد، مبانی است که شیخ برای این دیدگاه خود، پایه و اساس قرار داده و آن مبانی عبارتند از: بساطت واجب تعالی، مبرا و منزه بودن او از هرگونه ترکیب و حیثیت حتی حیثیات اعتباری و اینکه انتزاع مفاهیم متعدد از مصداق واحد به نوعی ناسازگاری و تناقض را در پی خواهد آورد.

زهرا بهرامی